

## نظم نوین جهانی

من مردمک چشم شفاف می شوم

من هیچم، من همه چیز را می بینم

"امرسون"

هدف از این مقاله، ارائه نکات تکمیلی بر مقاله "فلسفه لاجوردی سپهری" استاد ارجمندم دکتر دباغ که همواره خود را مدیون حمایت های ایشان می دانم، می باشد. لب لباب مقاله نوشته جناب دباغ را می توان در چند محور کلیدی صنف بندی و سلسله مباحث مطرح شده را چنین پریشان نمود:

- 1- اولاً عنوان مقاله به نظر تامل برانگیز است. مصاحبت کلمه "فلسفه" در کنار کلمه "لاجوردی" در نگاه اول به تلخی است، اما گویی شکر در دهان دارد. مثلاً چرا این عنوان انتخاب نشد: "عرفان لاجوردی سپهری"؟
- 2- ثانیاً نویسنده مقاله انگشت روی کلماتی می نهد که اگر چه این کلمات جنبه آفاقی دارند اما متضمن نوعی معنای انفسی هم هستند که عبارت است از: "کران سوزی" یا "بی کرانگی". از جمله این واژگان می توان به "نور"، "نگاه"، "آبی" و "لاجوردی" اشاره نمود.
- 3- ثالثاً آنکه اشاره به قبض و بسط احوالات روحی شاعر که در بعضی از اشعار از موضع رفیع سخن می گوید و در پاره ای دیگر چنین نمی نماید. چرا که شاعر یا سالک در مواضع فرودستی هنوز مقصد را نیافته است که بخواهد از موضع بالا سخن بگوید.
- 4- رابعاً اشاره به مشخصه بارز و اساسی شعر سهراب که عبارت است از: عنایت در پدیده های طبیعت. گویی سهراب بیش از آنکه شاعر باشد، یک تماشاچی قهار است.
- 5- خامساً سهراب واجد عنصر معرفت "پیشا مفهومی" و "پیشا تصدیقی" و "غیر صورتبندی شده" و "غیر ادراکی" با عالم می باشد.
- 6- سادساً همراهی نظام فکری سپهری با فیلسوفی مانند هایدگر به دلیل قرابت با "تفکر مراقبه ای" در مقابل "تفکر محاسبه ای".
- 7- سابعاً استفاده از نوعی بینامتنیت در تحلیل دفتر شعر "ما هیچ، ما نگاه" با بکار بستن "اطاق آبی" به دلیل همزمانی سرایش این دو اثر.

اگر به هفت گزاره فوق دقت کنیم، متوجه می شویم که رویکرد نویسنده در تحلیل این دفتر شعر، بیشتر صبغه فلسفی دارد. اگر به گزاره های 5 و 6 و 7 از سر دقت نظری افکنیم، دلیل انتخاب کلمه "فلسفه" در عنوان مشخص تر می شود. به نظرم سهراب به دنبال فلسفه ورزی نبود که بخواهد از دل کلماتی که نوعی بی کرانگی را القا می کنند، چیزی به اسم فلسفه بسازد. اما این اشاره کاملاً درست و بدیع است که او به دنبال معرفتی پیشا فلسفی است. حال نمی دانم بتوان اسم این نوع معرفت را فلسفه گذاشت یا نه؟

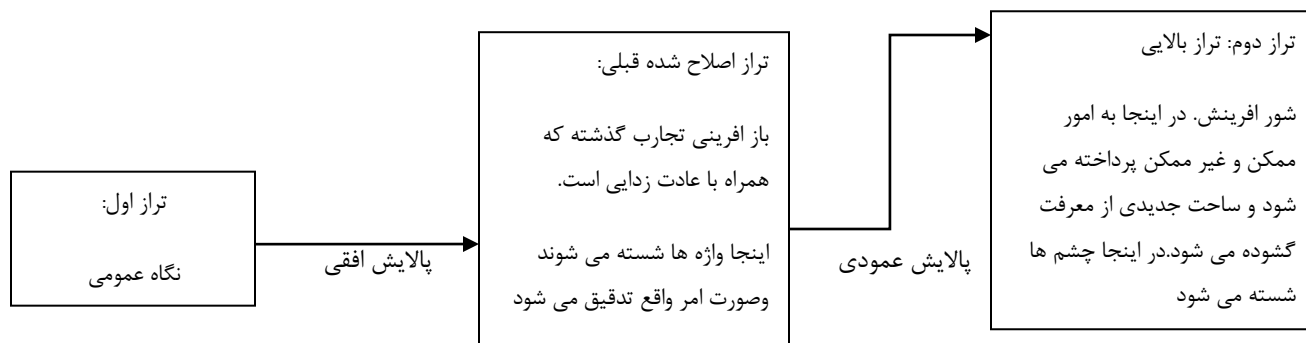
اما در گزاره چهارم می خواهم قدری تأمل کنم. در واقع لب لباب مقاله اینجانب تأنی در گزاره چهارم است. به نظرم تا کنون در تمامی نقد هایی که راجع به سهراب مطرح گردیده، "طبیعت" محور مشترک همه آنهاست. اما نکته ای به نظرم آمد که کسی تاکنون به آن اشارتی نبرده است. قبل از آن نیاز است مقدماتی را در این باب ذکر کنیم. رویکرد سهراب به "طبیعت" یک رویکرد ارسطویی نیست که هنر را محاکات بداند و منعکس کننده یا آئینه محض طبیعت باشد. او هم نظر با حافظ است که در قلم صنع خطایی رفته است و به نظر می آید این خطا در نظر سهراب عبارت است از: عدم ارضای شور آفریدگاری انسان. بگذارید با مثالی کار را ادامه دهیم: فرض کنیم روزنامه ای را که ژورنالیست های نخبه و معتبری نوشته اند توری می کنیم. چنانچه بلافاصله متوجه شویم اخبار مربوطه برای هفته پیش است، چه حسی راجع

به آن روزنامه خواهیم داشت؟ به احتمال قوی آن را کنار می نهیم. چرا "جنگ و صلح" تولستوی واجد چنین حسّی نمی شود؟ اصطلاحاً چرا آثار سترگ ادبی بر خلاف اخبار ژورنالیست های حرفه ای بی تاریخ یا فراتاریخی است؟

جیمز جویس در "اولیس" دست به ساختن اصطلاحی می زند تحت عنوان "اتاق امکان پذیری لایتناهی". «از نظر استیفن (یکی از شخصیت های داستان) شخصیت های تاریخی، ساکن اتاق امکان پذیری های لایتناهی هستند. جویس، اصطلاح امکان پذیری های لایتناهی را از کتاب متافیزیک ارسطو اخذ کرده است. در واقع ارسطو میان آنچه امکان دارد اتفاق بیفتد- امر ممکن- و آنچه اتفاق افتاده است- ماقوع- تمایز قایل می شود. در هر لحظه از زمان امکان پذیری های لایتناهی برای اتفاقاتی مختلفی وجود دارد، ولی فقط یکی از این امکان پذیری ها محقق می شود. حیرت استیفن در بخش نستور، مبنی بر این است که آیا می توان از امور ممکن صرفاً بر حسب اینکه واقع نشده اند، چشم پوشی کرد؟ جالبتر اینجاست که در سیر ذهن سیال استیفن، همین تمایز ارسطویی در کتاب "بوطیقا"ی ارسطو نیز وجود دارد. تفاوت بین شعر و تاریخ، در توازی با تمایز امر ممکن و امر واقع قرار دارد. شاعر بر آنچه ممکن است اتفاق بیفتد تمرکز می کند و مورخ بر آنچه واقعاً رخ داده است. برای همین استیفن از پذیرش فلسفه آقای دیزی سرباز میزند و می گوید: "تاریخ کابوسی است که می کوشم از آن بیدار شوم" [1]

سهراب برای طبیعت "اتاق امکان پذیری لایتناهی" می گشاید [2]. با رویکردی بوطیقایی و البته غیر محاکاتی طبیعت را به تماشا می نشیند. اما در این اتاق به امور غیر ممکن هم می پردازد. به همین دلیل طبیعت در نظر او مشمول ویژگی هایی می شود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

گاهی اوقات یک شاعر، دقیقاً به مواردی از زندگی اشاره می کند که شاید برای خیلی ها تجربه شده باشد. اما فرق شاعر یا هنرمند با سایرین در این است که او می تواند تجربی را که در حفره ها و تونلهای زندگی جا مانده اند و رنگ عادت به خود گرفته اند، باز آفرینی کند و زنگار عادت از آن ها بزدايد. اما توجه داشته باشید که در اینجا هم اشاره شاعر، به امر ماقوع می باشد. کار اتاق امکان لایتناهی اولاً خوب تماشا کردن امر واقع می باشد (باز آفرینی) و ثانیاً نگاه عمیق به امر ممکن (شور آفرینش). در واقع مایلم، این دو موضوع را به ترتیب با عناوین "پالایش افقی" و "پالایش عمودی"، نام گذاری کنم. این موضوع را در گراف زیر نمایش داده ام:



اگر دقت کنیم سهراب قصد دارد که دست به شستشوی دو موضوع مهم بزند: 1- واژه و 2- چشم. موضوع اول را در پالایش افقی صورت می دهد. و موضوع دوم را در پالایش عمودی. سپهری دوست ندارد با اشیاء به عادت ملاقات کند. او به دنبال نظم نوین و آرایشی برتر از عادت است. "در وصف عارفان گفته اند به همت خویش هر چه بخواهد می آفریند. شاعر اگر نیافریند باز آفرینی که می کند." [3]

کاملاً واضح است که در پالایش افقی، شاعر، عارف نشده است. چون نمی تواند بیافریند. ولی می تواند باز آفرینی کند و البته سهراب این کار را با آشنایی زدایی و بر هم زدن ترکیبات جمله ای، گاهی هم با رویکرد ایماژیستی صورت میدهد. زبان را تلنگری میزند. واژه ها را می شوید. او

با امر واقع سروکار دارد. از نظر او هیچ کس به یقین نمی تواند بگوید چه چیزی واقعی است؟ "اگر آسان گیری و عادت فردی و جمعی بشری نباشد، معلوم نیست که واقعیت ها چقدر و چگونه واقعی اند؟" [ 4 ]

واژه ها را باید شست      واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد

به همین دلیل شروع به چینش نظم نوین از طریق شستن واژه ها می کند. اما او هنوز جهان را نوین نکرده؟ بدین منظور او نیاز به پالایش عمودی دارد. فعلا در پالایش افقی به سر می برد و به همین دلیل مراقب است که از موضع رفیع و بالا سخن نگوید، او در این حالت، زبان را جدی نمی گیرد. همانطور که اشاره شد، در پاره ای از اشعار ایماژیستی عمل می کند واز ویژگی ایماژیست ها این است که گاهی، زبان، کاربرد آگاهانه ندارد. او در اینجاها تخیلی به کار نمی بندد، بلکه با شکستن نظم جمله و محروم کردن کلمه از ساختار خود، تصاویر خود را برجسته می کند.

اما گپ یا تراز بالا لازمه اش این است که شاعر ، مسافر شود. حرکت و پالایش عمودی را آغاز کند. سهراب برای این کار، به طبیعت متوسل می شود. از ویژگی های مهم طبیعت این است که تبدیل به معبد می شود. یعنی امر ممکنی که در نظر عامه رخ نداده و اساسا اهمیتی نداشته عبارت است از: منجر شدن طبیعت به معبد. ما بارها در روایات و متون دینی دیده ایم که گفته می شود تمام ذرات عالم ، تسبیح خدا را می گویند. پس سهراب هم تا اینجا با سایرین مشترک است که طبیعت را معبد می بیند. پس این ویژگی مندرج در نگاه سهراب به طبیعت ، فصل افتراق او با سایر سالکین نیست.

اما ویژگی دوم این طبیعت در تراز بالا، میل شدید به بدوی گری همراه با بینش اساطیری است. به نظر این میل به بدوی گری چیزی است که جناب دباغ در مقاله خود آن را از نظر فلسفی کاویده اند و به آن نام " پیشا مفهومی " را بخشیده اند. منظور من از این بدوی گری ، واپس گرایی نیست بلکه بدان دلیل است که فطرت پاک آدمی را از محاق مولفات و مقومات فلسفه بافی معارف گزاره ای و مهارتی (چنانکه در مقاله جناب دباغ هم آورده شده است) بیرون برکشد. او می داند که چنین انسانی در موضعی قرار گرفته که با "کسوف معرفتی" و یا "کسوف طبیعت" و در نتیجه با "کسوف خداوندی" مواجه شده است. اما او چرا این همه به اساطیر می پردازد؟ چرا بینش اساطیری او نسبت به شاعران دیگر این همه برجسته تر است؟ و اساساً عمده هنر او را تشکیل می دهد؟ به نظر من او می خواهد گرایش به بدایت خود را، از این طریق برجسته کند. اما باید زمان و مکان را در این پیوند ها حذف کند تا متهم به واپس گرایی نشود. او دست به ایجاد تصاویر متقارن می زند. نگاه مینیاتوری را برای توصیف طبیعت بر می گزیند. در این رویکرد مینیاتوری، تصویر بی پرسپکتیو می شود. او هم می خواهد از طریق این بی پرسپکتیوی، زمان و مکان را درنوردد و به اصطلاح "کران سوزی" نزدیکتر شود. در نگاه مینیاتوری قوانین امتداد مفهومی و توالی زمانی و رابطه علی و منطقی جایی ندارد و رویدادهای متقارن بی هیچ رابطه زمانی در کنار یکدیگر ظاهر می شوند [ 5 ]

پس او از این طریق مفاهیم اساطیری را به شعر خود وارد میکند. علیت را جدی نمی گیرد و برای آنکه کران سوزی کند ، نگاه خود را مینیاتوری می کند و دست به تقارن می زند. به نظر می رسد در قرآن هم این مساله قابل رویت باشد. آنجا که دستورات کلان اخلاقی نیاز داریم، آیات به نوعی آهنگین شده و با قافیه های متقارن کنار هم می نشینند. و به فضای مینیاتوری نزدیک می گردند. تا از دام زمان و مکان برهند. اما مثلاً در آیات فقهی این موضوع چندان برجستگی نمی یابد و گویا نوعی پرسپکتیو دارند. پس سهراب علاوه بر استفاده از واژه هایی که بر بی کرانگی دلالت دارند، دست به دخول اساطیر و بدویت به شعر خود می زند و با رویکردی مینیاتوری این پرسش های زمانی خود را توجیه و به خواننده اعلام می کند که در فضای بی بعد به سر می برد. پس حق دارد که بدویت را به آغوش بکشد و دم از فلسفه پیشا مفهومی بزند. چون در تراز دوم که بی پرسپکتیو است قدم می زند. لذا واجب است در تکمیل تحلیل های کران سوزی این نگاه مینیاتوری لحاظ شود. [ 6 ]

هیچ و هیچستان او در اینجا شکل می گیرد. این "هیچ" دقیقاً اشاره است به بی مکانی و بی بعدی و بی زمانی.

اهل کاشانم. اما

شهر من کاشان نیست

شهر من گم شده است

البته دوباره در ادامه به واژه هیچ باز خواهیم گشت. عده ای اتفاقاً این کنار هم نشستن بدون علت رویدادها، و طرد نظام علیتی را به حساب آشفته‌گی شعر سهراب گذاشته‌اند. اما واقعیت این است که این افراد سهراب را از تراز دوم به تراز اول می‌کشاند و بعد شروع به تحلیل سهراب و اشعار او می‌کنند. [ 7 ]

برای این آشفته‌گی لازم است توضیحاتی را ذکر کنیم. جناب آقای دکتر سروش در تحلیل حافظ شناسی خود دست به ابداع یک صنعت بسیار مهم می‌زند و آن عبارت است از صنعت "احضار روح آدمی". منظور ایشان از روح اشاره به روح زندگان است. یعنی اینکه شعر حافظ تمام ابعاد یک انسان را حاضر و یا به خود می‌کشاند. حافظ برای این کار دست به دو کار مهم می‌زند:

اولاً محتوی را در محاق می‌برد و با استفاده از کلماتی که چند بار معنایی متفاوت را به دوش می‌کشند، ایهام سازی نموده و معانی متفاوت هر کدام می‌تواند پریشانی جدی به شعرش وارد آورند را ایجاد می‌کند. یعنی نوعی پلورالیسم معنایی ایجاد می‌کند.

ثانیاً از لحاظ فرمی هم غزل خود را آشفته می‌کند. از این فراتر هم می‌رود و گاهی ابیاتی که هیچ سنخیت معنایی ندارد را کنار هم می‌آورد و فاش می‌گوید و از گفته خود دلشاد است که نظم پریشان دارد. به این گفته آقای خرّمشاهی دقت کنید:

*سبک حافظ به این صورت که است خطی نیست، یعنی پیگیر و اسیر یک خط باریک معنایی نیست که ملزم باشد بی هیچ تخطی و*

*تجاوز می‌مثل یک قطار صبور درازنای ریل خود را صرفاً به قصد انجام وظیفه و با نظم ساعت وار بپیماید بلکه چونان حرکت ناپیدای*

*غنچه ای نیم شکفته سیری دوری و دایره ای و دوار دارد... همین است که از همه جا می‌توان خواندنش را آغاز کرد و به سرانجام*

*برد ... از همه سو خواننده را می‌پاید و از همه سو بسوی خواننده می‌آید [ 8 ] .*

باری، هدف سپهری احضار تمامیت روح طبیعت است. اما او بیشتر به جای ایجاد پلورالیسم معنایی و ایهام سازی، دست به پلورالیسم علیتی می‌زند. به همین دلیل مهم است، که گرایش به اساطیر می‌یابد. در اساطیر هر چیزی می‌تواند، علت چیز دیگری باشد. او هم در طبیعت، می‌خواهد علت‌ها را زیاد کند تا بتواند به طبیعت اختیار دهد. حال آماده می‌شویم برای طرح ویژگی سوم و البته بخش اساسی این مقاله.

علاوه بر ویژگی‌های برشمرده شده برای طبیعت، که ذکر آن رفت می‌رسیم به ویژگی بسیار مهم "انسان وارگی" طبیعت در نظر سهراب.

همان طور که می‌دانیم، از دیرباز تا کنون بحث مهم جبر و اختیار معرکه آرای فیلسوفان، متکلمان، اندیشمندان و ... بوده است. اینکه انسان مختار است یا مجبور؟ اما سهراب کاملاً نگاه به این مساله را چرخانیده و به جای آنکه این سوال را در مورد انسان بپرسد با یک نگاه دوران داده شده، این بحث را معطوف به طبیعت می‌داند. تقریباً هیچ شاعری به اندازه سهراب به طبیعت اختیار نداده است. دقیقاً بر خلاف نگاه دانشمندان و بسیاری از فلاسفه که جهان مدرن را محصول نگاه علیتی می‌دانند و طبیعت را مسخر انسان، او معتقد است که طبیعت را باید

بدون پارادایم علیتی به تماشا نشست. پس مقام انسانیت به طبیعت می بخشد. به همین علت است که در نظام فکری سپهری باد سخن می گوید اذان نیز هم، ایمان کفش دارد (این را مقایسه کنید با سعی ای که قرآن برای نور فائل است. آیات قرآن هم در تراز دوم به طبیعت اختیار نمی دهد؟) ، پنجره ها طپش دارند، در واقع طبیعت انسان می شود. و هردو با هم ارگانیک می شوند. اینجا دیگر طبیعت به جای آنکه مسخر انسان باشد، هم کلام با انسان می شود و تنها کسی که حالا بعد از این مسافرت طولانی باید علف خستگی او را بچرد، بره روشن است. و باید با بته نوس هم کلام شد و آب را برایش معنی کرد. تنها وقتی انسان از کندن یک برگ می میرد که آن برگ و طبیعت، مثل انسان و هم ارز با

انسان باشند. به همین دلیل هم ارزی است که دوست ندارد در قفس ها فقط فناری باشد بلکه می خواهد کرس هم باشد. او حالا در تراز بالاتر قرار گرفته و در این تراز چشمانش را شسته است. برای چه قرآن به جای آنکه فلسفه ببافد و کتاب استدلالی باشد، این همه انسان را به **تماشای طبیعت** دعوت می کند؟ انسان اگر به شتر نگاه میکند ، امروزه به مدد علوم پیشرفته تجربی ، پی به آناتومی خاص بدن این حیوان می برد و متوجه می شود که دست خالق قهار در کار است. سهراب این را نمی خواهد. نگاه و تماشای سهراب این نیست. سهراب از ما می خواهد که طبیعت را انسان ببینیم و به او اختیار دهیم و بگذاریم عوامل طبیعت با ما حرف بزنند. او نگاه مفهومی و علمی به پدیده ها ندارد. به این شعر از سوره تماشا دقت کنید:

سر هر کوه رسولی دیدند

ابر انکار به دوش آوردند

باد را نازل کردیم

تا کلاه از سرشان بردارد

خانه هاشان پر داوودی بود

چشمشان را بستیم

دستان را نرساندیم به سر شاخه هوش

### جیبشان را پر عادت کردیم [ 9 ]

در این شعر رفتار انسان با خدا چگونه است؟ مطمئناً انکار آمیز و کافرانه. اما مهمتر این است که انسان ابر را به دوش می کشد. ابر آزاد نیست که باد او را آنجا آورده باشد. بلکه در تسخیر انسان است. ابر برای انکار و پوشش حقیقت (کفری که جناب دباغ در مقاله بدان اشاره نمودند) از خود اختیاری ندارد. بلکه انسان او را به دوش کشیده. و به زور آورده. این اجبار در طبیعت منجر به کفر (نه به معنای فقهی. بلکه به معنای عمیقتر کلمه) شده است. اما خداوند رویکرد جالبی را در این شعر برای تنبّه و متفتّن نمودن انسان پیش می گیرد. خداوند طبیعت را به **مباحثه** با انسان بر می گزیند. طبیعت پیامبر خدا می شود. باد به اذن خدا کلاه از سر انسان می گیرد. داوودی در خانه انسان پر می شود. اما انسان به جای آنکه تماشا کند، دست به کاری می زند که وظیفه او نیست و آن عبارت است از به دوش کشیدن ابر. تحمیل جبر بر ابر و خداوند هم انسانیت او را می گیرد که عبارت است از: **گرقتن تماشا از انسان**. (این را مقایسه کنید با ایه مبارکه "و جعلنا فی ابصارهم غشاوه"). از نظر سهراب، مهمترین ویژگی انسانیت در این طبیعت مختار، تماشاست. همین وبس.

بگذارید برگردیم به ویژگی دوم که عبارت بود: بدوی گری همراه با رویکرد اساطیری. حال می توان بهتر فهمید که کارکرد اسطوره در این بین ایجاد تکثر در علت هاست. وقتی هر چیزی بتواند علت چیز دیگری باشد نوعی رویکرد آنارشیستی و اختیار گرایانه خواهیم داشت. طبیعت در نظام فکری سپهری مختار است. چون علت در حال تغییر و تکثیر است پس چیزی به نام عادت نداریم و انسان هم گویا در این نظام آنارشیستی یک وظیفه دارد و آن عبارت است از **تماشا**.

در غیر اینصورت انسان پالایش افقی ندارد، و جیبش پر عادت می شود. (همانطور که در نمودار نشان دادیم. واژه ها شسته نمی شوند و اسیر تکرار و عادت می شویم) و دستش به شاخه هوش نمی رسد چون پالایش عمودی ندارد. یعنی مصرع های آخر به وضوح گراف ما را تبیین میکند. انسان در چنین شرایطی است که نفی می شود، به همین دلیل است که سهراب هم می گوید: "ما هیچ". این عنوان دو جزء دارد که بخش اول آن نفی است و بخش دوم آن حضور: "ما نگاه". از نفی خود به حضور یعنی نگاه و تماشا می رسد. چه کسی می تواند هم هیچ باشد و هم نگاه کند؟ آیا این وصف خدایی نیست؟ همان هیچ ملایم؟ به این جملات جناب صالح حسینی عنایت کنید:

**"لا یادآور لا اله الا الله است که با نفی آغاز می شود و به اثبات می انجامد. یعنی هیچ می شود همه چیز."** [10] حالا دیگر طبیعت مورد نظر محضر خدا شده است. و انسان دیگر در چنین شرایطی خدایی شده است. صبغه الوهی و قدسی به خود می گیرد. مهمترین و قشنگترین رنگ خدا چیست؟ تقوی؟ انصاف؟ عدل؟ داد؟ و...؟

سهراب به وضوح می گوید که مهمترین صبغه خدایی، تماشا است. برای یک عاشق چه چیزی زیباتر از تماشا کردن او توسط معشوق یافت می شود؟ یا تماشا کردن معشوق توسط عاشق؟ در محضر خدا جز تماشا کردن چه کاری باید کرد؟ شرط ادب آن است که بی اختیار بنشیند و زبان به کام بگیری و فقط ببینی. خداوند می فرماید: "الم يعلم بان الله یری". سهراب نظم نوین و جهان نوین خود را ساخته است. اتاق امکان لایتناهی او به بار نشست، ذهن سیال استیفن دیگر نگران اغماض از امور ممکنه که روی نداده، نیست. آری انسان به چراگاه رسالت رسیده است. به رسالت **تماشا**. به رسالت نگاه. به قول حافظ:

چه خیال می توان بست و کدام خواب نوشین

به از این در **تماشا** که به روی من گشادی

و من الله التوفیق

تهیه و تدوین: حسن وفائی نژاد

تیر ماه 1392 شمسی

## پا نوشت ها:

- 1- در اینباره نگاه کنید به مقاله "تهران و دوبلین(2)" نوشته نگار خوشنویس، روزنامه شرق شماره 1737.
  - 2- عنایت داشته باشید که در اینجا مراد ما از به میان آوردن "اولیس" جیمز جویس ارتباط تنگاتنگ آن با شعر سهراب نیست. اتفاقاً در پاره ای از امور تفاوت‌های اساسی، وجود دارد. برای مثال نیلوفر در نظر جویس، با توجه به بخش پنجم اولیس (نیلوفر - خوارها) باعث از بین رفتن حافظه شخصیت‌های داستانی و در نتیجه، عدم تمایل ایشان به ادامه سفر دریایی می‌شود. نیلوفر، مسموم کننده است و نتیجه همه فلاکت‌ها و بلایایی است که کشور جویس را به این روز انداخته است. از جمله دلالت‌های آن الکلسم می‌باشد. حال آنکه در نظر سهراب نیلوفر یک بار معنایی مثبت را دارد. (برای توضیح نماد نیلوفر در شعر سهراب نگاه کنید به مقاله "نیلوفر" نوشته ژاله متحدین. مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد. شماره مسلسل 47 پاییز 1355)
  - 3 - نگاه کنید به کتاب "نبض شعر" - نویسنده: بهاء‌الدین خرمشاهی، صفحه 87 - چاپ اول 1383 - تهران - روشن مهر.
  - 4 - همان - ص 89
  - 5 - برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: داریوش شایگان، **بتهای ذهنی و خاطره ازلی**، انتشارات امیرکبیر، 1355، ص 82
  - 6 - درباره نقش مینیاتور در اشعار سهراب و یا رمانهای ایرانی (مثل شازده احتجاب) نگاه کنید به دو کتاب "کارگاه تحریر خیال"، "نیلوفر خاموش" اثر صالح حسینی. انتشارات نیلوفر
  - 7 - اتفاقاً بسیاری از مفسران قرآن هم با قرآن چنین تحلیلی را دارند. به جای آنکه به عرش روند و قرآن را بکاوند، قرآن را به فرش می‌آورند و آن را می‌کاوند. آیا آیه مبارکه "لا یمسه الا المطهرون" اشاره به این ندارد که مثل سهراب دست به پالایش عمودی هم بزنیم و قرآن را در تراز بالایی لمس کنیم .
  - 8 - نگاه کنید به ذهن و زبان حافظ، بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، ص 24 (این مساله را به دقت صالح حسینی در کتاب نیلوفر خاموش اشارت کرده است)
  - 9- شعر سوره تماشا، هشت کتاب، انتشارات طهوری. چاپ اول، 1387
  - 10 - نیلوفر خاموش، نظری به شعر سهراب سپهری، صالح حسینی، انتشارات نیلوفر، چاپ پنجم 1379، ص 95
- منابع:
- 1 - هشت کتاب، سهراب سپهری، انتشارات طهوری، چاپ اول، 1387
  - 2- نیلوفر خاموش، نظری به شعر سهراب سپهری، صالح حسینی، انتشارات نیلوفر، چاپ پنجم 1379
  - 3 - سی دی در حضور حضرت حافظ، سخنرانی‌های دکتر عبدالکریم سروش، بخش مقام حافظ در ادب فارسی، انتشارات صراط
  - 4 - مقاله فلسفه لاجوردی سپهری، سروش دباغ، وب سایت [www.begin.soroushdabagh.com](http://www.begin.soroushdabagh.com)

5 - ذهن و زبان حافظ، بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید

6 - نگاهی به سپهری، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات صدای معاصر، سال 1382، چاپ هشتم

7 - نبض شعر، نویسنده: بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ اول 1383 - تهران - روشن مهر

پایان

